**باسمه تعالی**

5/10/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا»

**موضوع:** برائت/ادله برائت /آیات دال بر برائت / ما کنا معذبین

بعد از صحبت با حاج آقا در رابطه با آیه شریفه **«ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا»،** مجددا در مورد آیه فکر شد و به نظر آمد باید بعضی از قسمت های بحث را تغییر داد. از همین رو؛ مروری بر کل این بحث با اعمال تغییرات خواهیم داشت.

**مقدمات استدلال به آیه ما کنا معذبین بر برائت**

 استدلال به آیه متوقف بر اثبات چند مقدمه است؛ مراد از عذاب، خصوص عذاب اخروی یا اعم از عذاب اخروی و دنیوی است، مراد از نفی عذاب اخروی نفی استحقاق است، بعث رسول مثال برای مطلق بیان واصل است و احتمال از نظر عقلا مصداق بیان واصل نیست. پس برای دلالت بر برائت آیه باید اثبات کند: شرط استحقاق عذاب اخروی وصول بیان به مکلف است.

به نظر می رسد در هر یک از این مقدمات می توان خدشه وارد کرد.

**اراده عذاب اخروی در آیه**

برای اختصاص آیه به عذاب دنیوی چند تقریب وجود دارد، که هیچ یک صحیح نیست.

 در تقریبی به قرینه سیاق آیه بعد «و اذا اردنا ان نهلک قریه امرنا مترفیها ففسقوا فیها» استدلال شده که در پاسخ گفته می شود: در آیات قبل در مورد عذاب اخروی صحبت شده و سیاق ذیل نمی تواند شاهد بر اختصاص باشد.

در تقریب دوم به ماضی بودن ما کنا معذبین برای اختصاص به عذاب دنیوی استدلال شده است که شهید صدر مراد از ما کنا معذبین را نفی شأنیت می داند نه ماضویت - که در مورد آن بعدا صحبت می کنیم- و ما در پاسخ احتمال دادیم ما کنا معذبین در مقام بیان حکم مستمر است و الزاما به معنای مضی نیست. احتمال این معنا باعث می شود که دلیل ظهور در اراده مضی نداشته باشد. مگر گفته شود: احتمال اراده ماضی، اطلاق دلیل را نسبت به عذاب اخروی از بین می برد و باید اثبات شود دلیل ظهور در عموم دارد.

به نظر می رسد اگر کسی ادعای وجدان در عمومیت نسبت به عذاب اخروی نکند، این مقدار بیان برای نفی اراده مضی کافی نیست و احتمال اراده مضی کاملا موجود است. صیغه ماضی گاه به معنای فعل مستمر به کار می رود و گاهی در معنایی که شهید صدر مطرح کرده اند به کار می رود ولی دلیلی نداریم که همیشه به یکی از این دو معنا باشد. حتی در افعالی که به خداوند نسبت داده شده است نیز همیشه مراد بیان امر مستمر نیست. اوصافی که به خدا نسبت داده می شود اگر صفت ذات باشند مانند کان الله غفورا رحیما چون صفت ذات هستند مستمر می باشند ولی اگر صفت فعل مانند خلق الله باشد به این معنا نیست که همیشه خلق می کند. پس مجرد نسبت فعل ماضی به خدا - حتی ما کنّا، ما کان و مانند آن- دلیل بر اراده معنای استمراری نیست. بله اگر کسی قرائن دیگری را ضمیمه کند، می تواند مراد را اعم بداند ولی صرف تقریباتی که بیان شد، برای اثبات عدم اختصاص به عذاب دنیوی کافی نیست.

در تقریب سومی که ما ذکر کردیم بیان شد؛ کلمه حتی، دال بر این است که عذابی که امکان وقوع قبل از بعث رسل را دارد، بعد از بعث رسل اتفاق می افتد و چون عذاب اخروی شایستگی وقوع قبل از بعث رسل را ندارد پس آیه به قرینه حتی دال بر عذاب دنیوی است که ممکن است قبل یا بعد از بعث رسل باشد.

اما به نظر می رسد این تقریب صحیح نیست زیرا؛ اگر مدعا اختصاص آیه به عذاب اخروی بود چون عذاب اخروی صلاحیت وقوع قبل از بعث رسل را ندارد، حتی باید از حتی زمانی خارج شود و حتی را به معنای بدون بعث رسل معنا کنیم که خلاف ظاهر است. ولی ادعا مطلق بودن عذاب است نه خصوص عذاب اخروی و مطلق عذاب هم قبل از بعث رسل امکان دارد و هم بعد از بعث رسل. در حتی زمانی نباید صلاحیت وقوع قبل را در تک تک مصادیق عذاب سنجید و همین که طبیعت عذاب قبل از بعث رسل می تواند واقع شود، مصحح اراده زمان از حتی است و

اراده اعم از عذاب دنیوی و اخروی از آیه با معنای حتی زمانی منافاتی ندارد. بله اگر به جای طبیعت بعضی افراد قرار گیرد، جمله نیاز به تجوز دارد ولی استعمال طبیعت نیاز به تجوز ندارد.

از بین سه تقریب برای اختصاص به عذاب دنیوی، عمده تقریب دوم و تمسک به صیغه ماضی است و باید برای نفی این تقریب معنایی که شهید صدر بیان کرده یا معنایی که ما بیان کردیم، استظهار شود که به نظر می انصاف این است که بدون در نظر گرفتن جهات خارجی آیه شریفه اطلاق دارد و عمده دلیل بر اختصاص به عذاب دنیوی حل برخی از مشکلاتی است که به نظر برخی وجود داشته است مثلا معتزله چون عقیده داشتند عقل انسان برای حجت کافی است، مراد از عذاب را عذاب دنیوی دانسته اند که این بیان نوعی تأویل و توجیه است و بدون در نظر گرفتن تأویل و توجیه، به نظر می رسد آیه اطلاق دارد و اطلاق ما کنا معذبین قرینه بر اراده معنای نفی شأنیت - که شهید صدر بیان کردند- یا بیان سنت و سیره مستمره الهی است که ما بیان کردیم. پس این مقدمه که مراد از عذاب، خصوص عذاب دنیوی نیست و آیه شریفه آیه اخروی را شامل می شود، به نظر تام است.

**عدم منجزیت احتمال از نظر عقلا**

استفاده برائت از آیه متوقف بر قبح عقاب بلابیان از نظر عقل است و اگر حتی آیه شریفه را در مقام عدل الهی و نفی اسحقاق عذاب بدانیم ولی عقل انسان قبح عقاب بلا بیان را درک نکند و قائل به منجزیت احتمال باشد، در حقیقت عقل احتمال را برای استحقاق عقوبت کافی می داند و آیه شریفه استحقاق عذاب را در صورت وجود حجت ولو حجت عقلیه ای که متمثل در قاعده حق الطاعه باشد، نفی نمی کند.

در نتیجه؛ یا ما قبح عقاب بلا بیان را قبول داریم که این آیه همان معنا را می رساند و یا قبح عقاب بلا بیان را قبول نداریم که این آیه دال بر توقف عذاب بر تنجیز جدیدی منهای حکم عقلی به تنجیز نیست.

**کنایه بودن بعث رسل از مطلق بیان**

در رابطه با مقدمه دیگر که کنایه بودن بعث رسل از مطلق بیان بود، به نظر می رسد تمامیت این مقدمه وابسته به نفی استحقاق یا نفی فعلیت ما کنا معذبین است. به تعبیر دیگر اگر آیه در مقام بیان عدل الهی باشد در عدل الهی با وجود حجت عقلی لازم نیست بعث رسل وجود داشته باشد و اگر در مقام بیان فضل الهی باشد که تفضل خداوند به این قرار گرفته که بعد از بعث رسل عذاب

کند، ممکن است بعث رسل خصوصیت داشته باشد. زیرا عقل انسان در مورد جایگاه تفضل خداوند قاصر است و بر فرض قصور نمی توان الغاء خصوصیت کرد.

**جایگاه الغاء خصوصیت**

الغاء خصوصیت معمولا درجایی است که ارتکاز عقلایی یا ارتکاز متشرعی در کنار کلام وجود داشته که منشأ فهم مثالیت می شود. مثلا اگر شارع بگوید: «فی رجل شک علی الثلاث او الاربع فابن علی الاکثر» چون از نظر عقلا نماز و شکوکات اختصاصی به زن و مرد ندارد و هر دو شک می کنند و شارع باید حکم هر دو را بیان کند، از رجل الغاء خصوصیت می شود ولی اگر در جایی مانند اذان شارع مقدس یا متشرعه بین مرد و زن فرق گذاشته باشد،[[1]](#footnote-1) اگر در دلیل گفته شود: اگر مرد بدون اذان گفتن وارد نماز شد، مستحب است نمازش را بشکند و اذان بگوید، به دلیل فرقی که در بین زن و مرد وجود دارد نمی توان از مرد الغاء خصوصیت کرد. یا از این روایت «من مشی الی قبر الحسین علیه السلام کان له بکل خطوة کذا ثواب»[[2]](#footnote-2) نمی توان نسبت به مشی به قبر سایر ائمه(علیهم السلام) الغاء خصوصیت کرد زیرا؛ در مورد قبر حضرت سید الشهداء تفضل الهی در پاداش وجود دارد و از نظر متشرعه اختصاصاتی برای قبر حضرت سید الشهدا وجود دارد، پس نمی توان از این تفضل در سایر قبور اثبات استحباب مشی را کرد.

در آیه ما کنا معذبین نیز اگر عدم عذاب قبل از بعث رسل از باب تفضل باشد، ممکن است عدم عذاب خصوصیت داشته باشد. پس برای مثال دانستن بعث رسل از مطلق بیان باید بررسی کنیم که آیا نفی عذاب از باب استحقاق است یا از باب تفضل؟

**دلالت آیه بر نفی استحقاق**

عمده مطلب این است که آیا آیه برای نفی استحقاق است یا نفی فعلیت؟

**تلازم اخبار از نفی فعلیت عقاب با فعلی نبودن حکم**

برای اثبات استفاده نفی استحقاق از آیه دو بیان مطرح شد.

در بیان اول گفتیم؛ تأمین از عقاب با نفی فعلیت حکم تلازم دارد. در رفع ما لا یعلمون نیز از نفی مواخذه استفاده نفی فعلیت حکم شده است.

اما به نظر می رسد بین بحث ما و رفع ما لا یعلمون تفاوت وجود دارد زیرا؛ آیه شریفه عذاب را قبل از بعث رسل نفی می کند و فرض این است که خداوند بعث رسل کرده است. در حقیقت حتی اگر آیه شریفه دال بر نفی استحقاق باشد، نفی عقاب در فرض عدم بعث رسل بیان حکم صورتی فرضی است که در حق ما تحقق ندارد و بیان این فرض تنها برای بیان وجود مصحّح عقوبت است. عدم فعلیت عقاب در فرض عدم بعث رسل، عقاب را برای مکلّفین که بنابر فرض بعث رسل اتفاق افتاده است تأمین نکرده است تا از تأمین نسبت به عقاب نفی استحقاق استفاده شود.است. پس آیه شریفه می تواند ناظر به نفی فعلیت از باب تفضل باشد و لازم نیست حتما ناظر به عدل الهی باشد. اگر نفی عقاب را از باب تفضل الهی دانستیم یا احتمال آن را دادیم، الغاء خصوصیت از بعث رسول نیز امکان ندارد

**نفی شأنیت عذاب اخروی تنها با نفی استحقاق تناسب دارد**

در بیان دوم شهید صدر[[3]](#footnote-3) در پاسخ به کلام مرحوم آخوند[[4]](#footnote-4) که آیه را در مقام نفی فعلیت دانسته اند، می فرماید: ما کنّا معذّبین، دال بر نفی شأنیت عقاب از مقام الهی است و این با نفی استحقاق تناسب دارد زیرا عذاب بر فرض استحقاق با شأن الهی سازگار است.

اما در پاسخ باید گفت؛ اولا روشن نیست ما کنا معذبین در مقام نفی شایستگی باشد و ثانیا حتی اگر آیه دلالت بر نفی فعلیت عذاب داشته باشد نه نفی استحقاق، بازهم می تواند برای نفی شأنیت باشد زیرا عقاب بدون تأکید بیان با بعث رسل با شأن الهی بما انه کریم تنافی دارد چون کریم کسی است که صبر می کند و در نهایت که مکلّّف از معصیت دست بر نداشت، مؤاخذه و عذاب می کند و از این رو که خداوند، کریم علی الاطلاق است شایسته نیست قبل از بعث رسل حتی عذاب اخروی کند. با این بیان عدم صحت کلام آقای حائری که در پاورقی مباحث الاصول فرموده اند، روشن می شود. ایشان می فرمایند: آیه شریفه ناظر به نفی شایستگی نسبت به عذاب اخروی است

و نفی شایستگی نسبت به عذاب اخروی تنها با نفی استحقاق تناسب دارد. زیرا همانگونه که بیان شد، چون خداوند سبحان کریم علی الاطلاق تنها در صورتی ایجاد عذاب اخروی از او شایسته است که حجت باطنی را با حجت ظاهری تأکید کرده باشد. شاهد بر این سخن رفتار الهی در قبال امم سابقه است. خداوند متعال در داستان حضرت نوح(علیه السلام) بعد از تأکید حجت در طول نهصدوپنجاه سال و بعد از این که دیگر کسی ایمان نیاورد، عذاب را نازل کرد. یا حضرت یونس(علیه السلام) را با این که قریب به پنجاه سال تبلیغ کرد به خاطر عجله مورد نکوهش قرار داد. بنابراین حتی اگر بیان شهید صدر در نفی شایستگی بودن ما کنا معذبین نیز تام باشد، با فرمایش مرحوم آخوند که می فرماید: آیه در مقام نفی فعلیت عذاب است و نفی فعلیت عذاب شاید منتی از خداوند باشد، تنافی ندارد.

در نتیجه؛ آیه دال بر نفی استحقاق نیست و به همین علت نمی توان از بعث رسل الغاء خصوصیت کرد و از سویی دیگر چون شأن پیامبر تنها معلمیت نیست بلکه پیامبر واعظ، مذکی و مانند آن نیز می باشد وجود خصوصیت برای بعث رسل کاملا محتمل است و از این ناحیه نیز دیگر نمی توان از بعث رسل الغاء خصوصیت کرد.

**عذاب در آیه با وجود بیان عمومی نفی شده نه بیان واصل به آحاد مکلفین**

با این بیان روشن شد؛ نیازی به پاسخ شهید صدر به استدلال به آیه برای برائت وجود ندارد. ایشان در پاسخ به استدلال به آیه فرمودند: آیه دال بر عدم عذاب در فرض وجود بیان عمومی است نه بیان واصل به تک تک مکلفین و برائت نافی تکلیف در فرض نبود بیان واصل برای آحاد مکلفین است. اما اگر ما گفتیم در آیه شریفه بعث رسل خصوصیت دارد، دیگر جایگاهی برای این سخن که مراد از بیان در آیه مطلق بیان است یا بیان واصل به آحاد مکلفین، باقی نمی ماند. اگر از بعث رسل الغاء خصوصیت شود می توان گفت: بعث رسل کنایه از بیان واصل به نوع مکلفین است و بعث رسل نمی تواند کنایه از بیان واصل به تک تک مکلفین باشد. ولی اگر ما گفتیم نمی توان الغاء خصوصیت کرد، دیگر جایگاهی برای بیان شهید صدر و اشکالی که ما به ایشان داشتیم، باقی نمی ماند.

**عدم صحت استدلال به آیه برای برائت**

از جهات مختلف آیه شریفه برای برائت قابل تمسک نیست که عمده دو جهت است.

1. آیه می تواند در مقام نفی فعلیت عذاب به جهت منت الهی باشد و با این فرض دیگر نمی توان از بعث رسل الغاء خصوصیت کرد.

2. اگر مراد نفی استحقاق هم باشد و بتوان الغاء خصوصیت کرد و گفتیم مراد در مقام عادل بودن خداوند است نه در مقام کریم بودن خداوند، آیه تنها دال بر عدم عذاب در فرض نبود حجت عقلی یا نقلی است و اگر ما قائل به حق الطاعه باشیم، حجت عقلی بر عباد - که متمثّل در قاعده حق الطاعه با احتمال تکلیف است – موجود است و دیگر در فرض احتمال تکلیف استحقاق عقاب نفی نخواهد شد.

توضیح بیشتر؛ آیه تنها کبرای کلی را بیان می کند که ما ظالم نیستیم و بدون حجت عقاب کنیم و اگر عقل حکم به منجزیت احتمال کند، حکم عقل حجتی است که مصحح عقاب خواهد شد و آیه شریفه نافی کفایت این حجت عقلی در صحت عقاب نیست. در نتیجه آیه تنها کبرای کلی را بیان می کند و ناظر به مصادیق حجت عقلی یا نقلی نیست و باید از خارج ثابت شود که عقل حاکم به قبح عقاب بلا بیان است یا حق الطاعه و این آیه با هیچ یک از این دو حکم تنافی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد.

1. که در مورد اذان شارع مقدس تأکیدی که در استحباب اذان برای مرد دارد برای زن ندارد. [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏6 ؛ ص53 عَنْهُ عَنِ ابْنِ حُرَيْثٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَسَنِ الْأُشْنَانِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِسْحَاقَ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ قُتَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع‏ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الزَّائِرِ لِقَبْرِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ مَنِ اغْتَسَلَ فِي الْفُرَاتِ ثُمَّ مَشَى‏ إِلَى‏ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ يَرْفَعُهَا وَ يَضَعُهَا حَجَّةٌ مُتَقَبَّلَةٌ بِمَنَاسِكِهَا.

 كامل الزيارات ؛ النص ؛ ص133 وَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ‏ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ وَ جَمَاعَةٌ رَحِمَهُمُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ جَابِرٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ أَبِي الصَّامِتِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ هُوَ يَقُولُ‏ مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ ع مَاشِياً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ فَإِذَا أَتَيْتَ الْفُرَاتَ فَاغْتَسِلْ وَ عَلِّقْ نَعْلَيْكَ وَ امْشِ حَافِياً وَ امْشِ مَشْيَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ فَإِذَا أَتَيْتَ بَابَ الْحَائِرِ فَكَبِّرْ أَرْبَعاً ثُمَّ امْشِ قَلِيلًا ثُمَّ كَبِّرْ أَرْبَعاً ثُمَّ ائْتِ رَأْسَهُ فَقِفْ عَلَيْهِ فَكَبِّرْ أَرْبَعاً [فَكَبِّرْ وَ صَلِّ عِنْدَهُ وَ اسْأَلْ‏] وَ صَلِّ أَرْبَعاً وَ اسْأَلِ اللَّهَ حَاجَتَكَ. [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏3، ص: 98 [↑](#footnote-ref-3)
4. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى )، ج‏3، ص: 13 [↑](#footnote-ref-4)